شاهد کودک

- ماهنامه‌ی شاهد کودک
- شماره ۴۴ شهریور ۱۳۸۸
- بها ۳۵۰ تومان





گلابی

۳ دوستیّ
۴ به جای دشمنی
۸ سرما و گرما
۱۰ جدول
۱۲ اختلاف‌های کوچک
۱۳ نقّاش بی‌دِقَّت
۱۴ نماز پرنده‌ها
۱۶ داستان‌های نوید و ندا
۱۸ لطیفه
۱۹ بلای آب
۲۰ آثار بچّه‌ها
۲۲ معرفی کتاب
۲۴ آرزو
۲۶ عروسک گندمی
۲۷ فرم اشتراک شاهدکودک



به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئوول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
* * *
دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگِ امید
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
* * *
ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره ۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
* * *
چاپ: چاپخانه بلاغ
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳



تصویر روی جلد: سیاوش ذوالفقاریان

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



گلابی

فریبرز لرستانی (آشنا)
تصویر گر: محمدرضا محمدی آذر



علی کوچولو کشیده
تو دفترش گلابی
میگه چه خوب و زردی
معلومه که پر آبی

یه ساقه و دوتا برگ
روی سرت می زارم
چه بوی خوبی داری
خیلی تورو دوست دارم

می آی با فصل گرما
می بینمت تابستون
منتظرت می‌مونم
با این لبان خندون

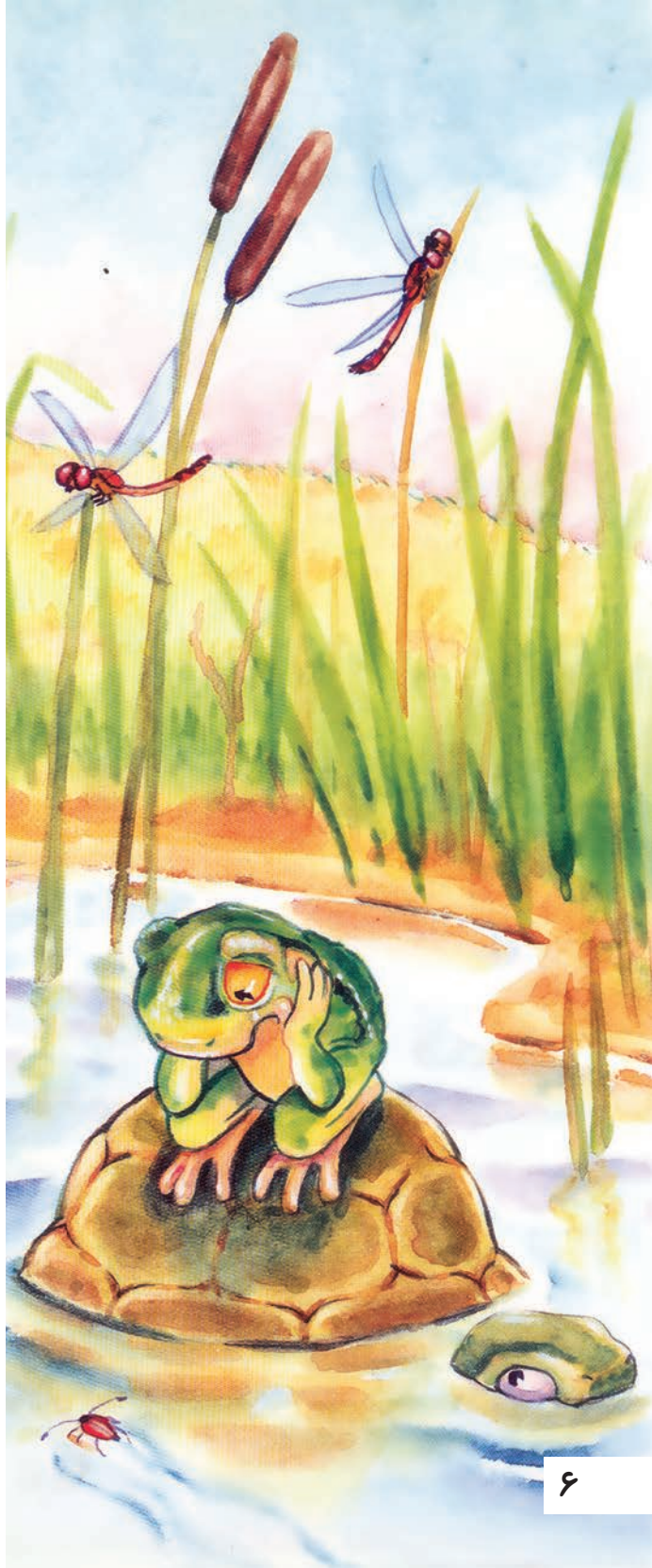


دوستی به جای دشمنی

سپیده خلیلی
تصویرگر: صنم رضایی‌نیا

مامان قورباغه یک دختر خوب داشت که اسمش قورناز بود. مامان مار هم یک دختر مهربان داشت که اسمش ماری بود.
یک روز بعدازظهر که هوا گرم و آفتابی بود، دخترها از مادرهایشان اجازه گرفتند که بروند بیرون از خانه بازی کنند.
مامان مار به دخترش گفت: «مواظب حیوانی باش که چنگال بزرگ و نوک براق دارد او دشمن توست. نگذاری دشمن به تو نزدیک شود.
چند خانه آن طرف‌تر، همین که قورناز سرش را از خانه بیرون آورد، مادرش گفت: «مواظب حیوان‌های دراز و باریک باش و قبل از غروب خورشید به خانه برگرد.»
قورناز از یک طرف راه افتاد و ماری از روبه‌رو. رفتند و رفتند، در بین راه دنگ سرهایشان خورد به هم. قورناز از ماری پرسید: «ببینم، اسم تو حیوان دراز و باریک است؟»
ماری جواب داد: نخیر، اسم من ماری است. من یک مارم. می‌خزم و می‌لغزم. ببینم، تو چنگال بزرگ و نوک براق داری؟»
قورناز خندید: «نه، خوشبختانه ندارم! من یک قورباغه‌ام و جست می‌زنم.
ببین چه طور بالا و پایین می‌پرم.»
ماری به کارهای او خندید و نزدیک بود که از خنده غش کند.
آن‌ها توی بوته‌ها بازی کردند، آواز خواندند. مگس‌ها و پشه‌های خوش‌مزه را خوردند. قورناز به ماری نشان داد که چه طور جست می‌زند.

و گفت: «مرا ببین!» و پرید بالا و دنگ آمد پایین!
ماری سعی کرد که بپرد، ولی روی زمین قل خورد و قورناز کلی به کار او خندید.
بعد ماری به او نشان داد که چه طور بخزد. رفت بالای یک سر بالایی و فیش سر خورد! قورناز سعی کرد سر بخورد، ولی کله معلّق زد و پایین آمد و ماری کلی به کار او خندید.
خیلی زود شب شد و وقت رفتن به خانه رسید. قورناز گفت: «خیلی خوش گذشت. فردا هم بیا با هم بازی کنیم.»
ماری قبول کرد و گفت: «بیا به هم قول بدهیم که همیشه با هم دوست باشیم.»
وقتی قورناز به خانه رسید. مادرش با تعجّب پرسید: «چرا این قدر علف به تنت چسبیده؟ امروز چه کار کردی؟»
قورناز جواب داد: «خیلی خوش گذشت. من با یک مار دوست شدم و با هم بازی کردیم. او به من خزیدن یاد داد و خیلی خندیدیم.»
مادر ترسید و گفت: «چی! یک مار؟ تو نمی‌دانی که مارها قورباغه‌ها را می‌خورند؟ همه‌ی مارها بدجنس‌اند! تو باید قول بدهی که دیگر با هیچ ماری بازی نکنی.»
قورناز لرزید. سرش را پایین انداخت و حرفی نزد.





همان وقت، ماری به خانه رسید. مادرش با تعجّب پرسید: «چه قدر گِلی شدی؟ کجا بودی؟ او با خوش‌حالی جواب داد: «من دوستی پیدا کردم که اسمش قورباغه است. ما با هم بازی کردیم و او به من نشان داد که چه طوری می‌پرد.»

مادر فریاد زد: «یک قورباغه؟ تو مار هستی و مارها قورباغه می‌خورند. دفعه‌ی بعد که او را دیدی باید قورتش بدهی.»

ماری بدنش را دور سرش پیچید و چیزی نگفت.

روز بعد، ماری رفت جلوی خانه‌ی قورناز و صدا زد: «من آمدم! بیا با هم بازی کنیم!»

قورناز گفت: «خیلی دلم می‌خواهد با تو بازی کنم، ولی مامانم گفته که بازی نکنم. حالا زودتر برو. خداحافظ.»

ماری با غصه جواب داد: «ولی... باشد... خداحافظ.»

آن‌ها هیچ وقت دوباره با هم بازی نکردند. اگر با دقّت نگاهشان کنی، می‌بینی که در آفتاب نشسته‌اند و به روز خوشی که با هم بازی می‌کردند و قولی که به هم داده بودند، فکر می‌کنند. شاید هم به این فکر می‌کنند که کاش هیچ وقت معنی دشمنی را نمی‌فهمیدند.



سرما و گرما



شما چه طور قبل از این که وارد استخر شوید آب را امتحان می‌کنید؟
این خیلی مهم است که بدانید آب برای شما خیلی سرد نیست، امتحان کردن آب با انگشت مشخص می‌کند که آب برای شما خوب است یا نه؟
آب خیلی سرد و یا خیلی گرم برای بدن خطرناک است، به خاطر این است که اعصابی روی پوست هستند که وقتی هوا خیلی سرد است شما می‌لرزید و موهای بدنتان سیخ می‌شوند و باید برای گرم کردن خود لباس‌های بیش‌تری بپوشید. در تابستان، ما کمتر لباس می‌پوشیم، اگر خیلی گرم باشد، عرق می‌کنیم و این باعث خنک شدنمان می‌شود.
اعصابی که روی پوست هستند درجه حرارت بدن را کنترل می‌کنند و بدن روی درجه حرارت درست یعنی حدود۳۷ درجه‌ی سانتی‌گراد می‌ماند، حالا درجه حرارت هوا هر چه باشد و شما در حال انجام هر کاری باشید.



عکس: سعید فرجی



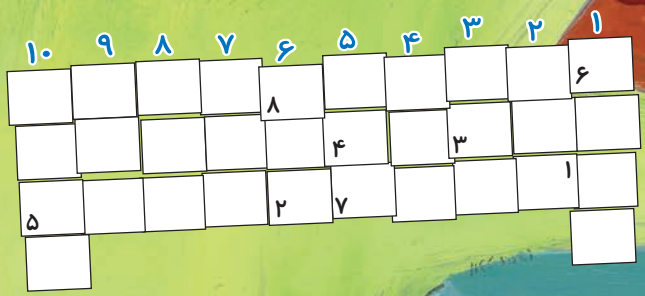
جدول

تذکّر: بعد از پاسخ دادن به سؤال‌های عمودی، با توجّه به خانه‌های رنگی رمز جدول را پیدا کنید.

۱ـ با آن غذا می‌خوریم.
۲ـ چیزی که خیلی گرم باشد.
۳ـ وقتی که شب نباشد و هوا روشن باشد.
۴ـ نجّار با آن چوب را می‌بُرد.
۵ـ گندم له شده که با آن نان درست می‌کنند.
۶ـ کسی که گرسنه نباشد.
۷ـ کسی که کارش ساختن ساختمان است.
۸ـ میوه‌ی بهاری که به رنگ سفید و سیاه از درخت کنده می‌شود و نوع فرنگی آن از بوته به دست می‌آید.
۹ـ عضوی از بدن که با آن صداها را می‌شنویم.
۱۰ـ میوه‌ای که هم ترش و هم شیرین آن برای سرماخوردگی خوب است.

برندگان تصویر از ما، داستان از شما:

- زهرا محمدی ـ قزوین
- یاسمن صفایی ـ تهران
- آروین داودیان ـ تهران



● طراح جدول: ابراهیم زارعی
● تصویرگر: محمدرضا محمدی آذر

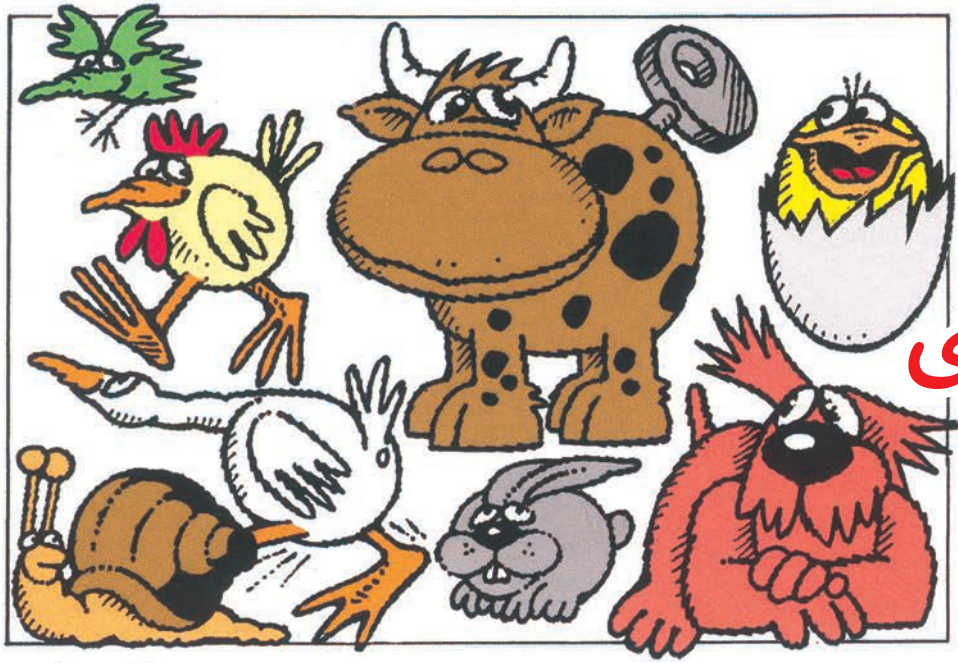
برندگان جدول شماره‌ی ۴۱:
- همین صالحی از سقز
- مرتضی وفاداران از قم
- مریم روستایی از تهران

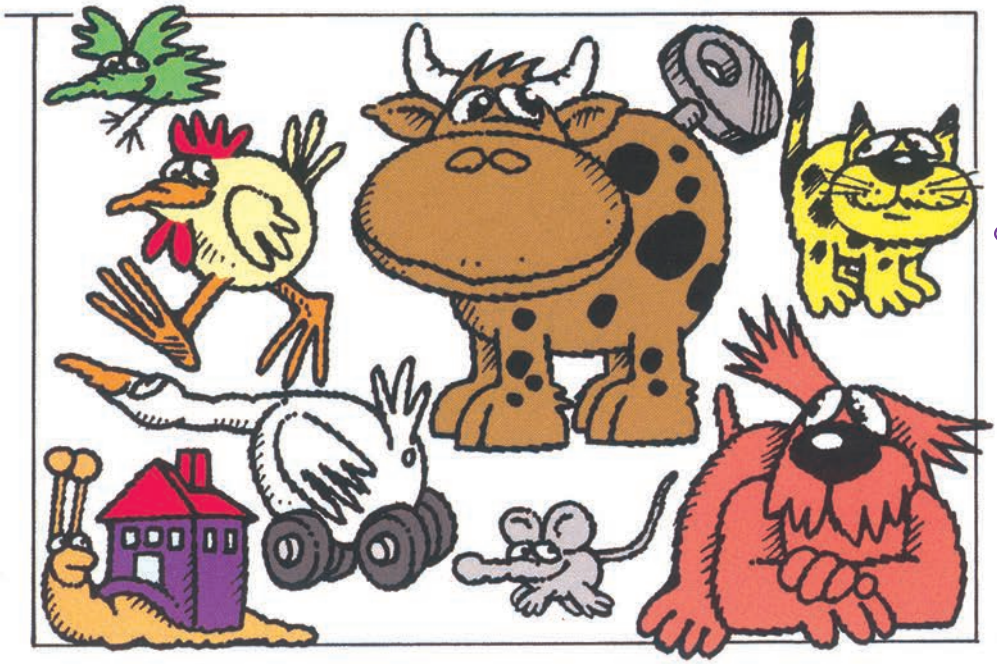
● از برنده‌های عزیز خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه‌ی خود با ما تماس بگیرند.



سرگرمی

اختلاف‌های کوچک





در این تصویر ۴ اختلاف وجود دارد. آن‌ها را پیدا کن و دورشان یک خط بسته بکش.

نقّاش بی‌دِقَّت

در این تصویر چند اشتباه وجود دارد، می‌توانی آن‌ها را پیدا کنی؟ دور هر اشتباه یک خط بسته بکش. حالا بشمار که چند اشتباه پیدا کردی.



شعر

نماز پرنده‌ها

احمد خدادوست

تصویرگر: آرزو شمس



پرنده‌ها هر صبح
نماز می‌خوانند
نمازشان را صبح
چه ناز می‌خوانند

به باغ سجاده
چو سبزه می‌روئید
خدای گل‌ها را
سپاس می‌گویند

نمازشان هر صبح
سرود و لبخند است
حضورشان هر جا
پر از خداوند است

چه کسی خجالت بکشد؟



تصویرگر: لاله ضیایی





تصویرگر: بهاره زارع

لطیفه

آب

از فردی می‌پرسند: «اگر آب نبود چه می‌شد؟»

او جواب داد: «آن وقت شنا یاد نمی‌گرفتیم، بعد غرق می‌شدیم!»



کتاب

معلم ادبیات: «چرا بهترین دوست ما کتاب است؟»

دانش‌آموز: «چون هر بلایی سرش در بیاوریم، صدایش در نمی‌آید.»



چیستان

آن چیست که من می‌روم و او می‌ماند؟

جواب: جای پا



معصومه سادات وزیری ثانی
تصویر گر: سیاوش ذوالفقاریان

پلاک

بابای من یک یادگاری
از جبهه‌های جنگ دارد
آن را همیشه توی یک ساک
نزدیک میزش می گذارد

می گوید او این یک پلاک است
از سال‌های جبهه و جنگ
یک روز اگر آن را نبینم
خیلی دل من می‌شود تنگ

می‌پرسم از بابا همیشه
این تکه آهن ارزشش چیست؟
می‌خندد و می گوید آرام
اندازه‌ی یک عالمه بیست



آرزو

نویسنده و تصویرگر: بهاره زارع

مادر موش کوچولو همیشه می‌گوید: «اگر به آسمان نگاه کنی و ستاره‌ی دنباله‌داری را ببینی، حتماً آرزویی که می‌کنی بر آورده می‌شود.» به همین دلیل موش کوچولو هر شب هنگام خواب از پنجره‌ی اتاقش به آسمان نگاه می‌کند. آن شب وقتی که به آسمان نگاه کرد، ستاره‌ای را دید که دنباله‌ای زیبا و نورانی داشت. موش کوچولو خیلی خوش‌حال شد و دوید تا مادرش را با خبر کند.

موش کوچولو به مادرش گفت: «بالاخره ستاره‌ی دنباله‌داری را دیدم.»

مادرش گفت: «چه عالی. تو موش خوش شانسی هستی.»

موش کوچولو گفت: «آرزویی که کردم برآورده می‌شود؟»

مادرش گفت: «هر آرزویی که زیبا باشد برآورده می‌شود.»
موش کوچولو گفت: «پس برآورده می‌شود.»
مادرش گفت: «حالا بگو ببینم آرزویت چی بود؟»
موش کوچولو گفت: «آرزو کردم همه‌ی بچّه موش‌های روی زمین
یک روز ستاره‌ی دنباله‌داری را ببینند.»





کاردستی

عروسک گندمی



مواد لازم :

ساقه‌های خشک گندم، جو، علف یا ذرت

سیم نازک

قیچی

کاموای قرمز

چسب

روبان

یک تکه پارچه

یک تکه تور

خوشه‌های گندم یا جو







راه ساخت:

می‌توانی این عروسک‌های گندمی را با ساقه‌های گندم، جو، علف یا ذرت بسازی و اگر در ساخت آن به مشکلی برخوردی از بزرگ‌ترها کمک بگیری. می‌توانی با این عروسک‌ها بازی کنی، از آن برای تزیین اتاق استفاده کنی یا به دوستت هدیه بدهی.



یک دسته‌ی کوچک ساقه‌ی گندم به طول ۱۵ سانتی‌متر بردار. دور ساقه‌ها از یک طرف، یک سیم بپیچ و به فاصله‌ی یک سانتی‌متر پایین‌تر یک سیم دیگر بپیچ تا محل سر عروسک مشخص شود. دو دسته ساقه‌ی کوتاه‌تر را در جای دست‌های عروسک بگذار و دور آن سیم بپیچ. دور محل مچ دست را یک کاموای قرمز بپیچ و گره بزن.

به لبه‌ی یک تکه پارچه‌ی مربع شکل، یک تکه تور بچسبان. پارچه را با دقت دور عروسک بپیچ و قسمت پشت آن را با چسب به هم وصل کن.

روی محل سیم‌ها را با کاموای قرمز بپوشان و چند خوشه گندم را در محل سر عروسک مانند شکل قرار بده. به جای چشم می‌توانی با ماژیک دو نقطه‌ی سیاه روی صورت عروسک بگذاری.



راه‌های دیگر

عروسک پسر

یک عروسک پسر به همان شکل درست کن. ولی در قسمت پای عروسک، ساقه‌ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کن و دور آن‌ها را با کاموا بپیچ. بعد با پارچه به سلیقه‌ی خودت برایش لباس درست کن.

حلقه و دسته‌ی گندم

می‌توانی ساقه‌های گندم را مانند شکل به هم ببافی و با کمی روبان قرمز آن‌ها را مثل شکل درست کنی.

آثار بچه‌ها

نازنین دلیران



حنانه رحیمی-۶ساله از بروجرد



رومینا میرشفیعی-۶ساله از تهران



علی مقصودزاده-۶ساله از تهران



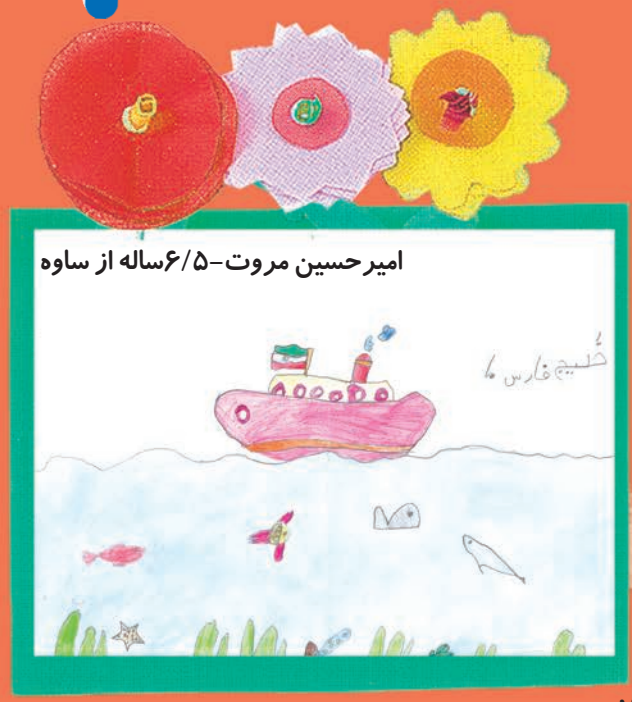
مهرسان طالبی-۵ساله از تهران



حسین بهادری از همدان



امیرحسین مروت-۶/۵ساله از ساوه



محمد قربان
۵ساله از تهران



زهرا حقیقی‌پور-۶ساله از بروجرد



ساجده قوی جربزه



هستس تهمتن‌نژاد از بروجرد



زهرا ساطعی- ۸ساله از بروجرد



انسیه بارفروش رودسری-۷ساله



بصیرا قدرتی-۵ساله از بهشهر



محمدامین خوش‌تراش-۶ساله از لنگرود



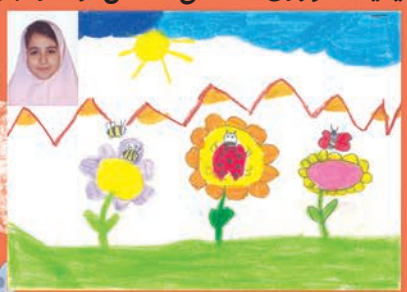
آیسان امانی-۵ساله از زنجان



زهرا ژاله محرابی از زنجان



کیمیا مسروری سعادتی-کلاس اول از تهران



امیررضا طراوتی-۵ساله از ارومیه



پارمیدا قربانعلی‌نیا از خوی



مهسا کریمی-۶ساله از زنجان



فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۲۱۰۰ تومان و یک‌ساله ۴۲۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به حساب سیبا شماره ۰۱۰۵۸۴۷۴۲۰۰۰۶ بانک ملی ایران شعبه‌ی شاهد(کد ۷۶۰) به نام معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی (انتشارات شاهد) واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی انتشارات شاهد: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: .. / .. / ۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

محمد باقر شاکری
سیده فاطمه موسوی
حسین بهادری
منصور رضایی
سارا پوریزدان
نازنین فرخیان
محمدحسین قدرتی
زهرا ساجدی‌نژاد
هستی چهارلنگی
امیرحسین فرنودی

برادر کریمی
کیمیا جواهری
سپیده آرمیتا آقایی
مهدیه مظفری
پرستو شجاعی
فاطمه بهشتی‌پور
امیرحسین جعفری
فاطمه سادات حسینی
فاطمه رئیسی
کوثر راستگو
سیده معصومه موسوی
سیناخانجانیان
مبیناخانجانیان



معرفی کتاب

ترانه‌های خنده

کتاب ترانه‌های خنده، مجموعه‌ای از شعرهای گوناگون زیبا برای کودکان است که سروده‌ی خانم پیوند فرهادی است. یکی از شعرهای این مجموعه به نام گربه و جوجه را با هم می‌خوانیم:

جوجه چشاش پیله داره
گربه براش حیله داره
گربه به جای دو تا چشم
انگار دو تا تیله داره
جوجه نمی‌ترسه از او
چون که لونش میله داره

همچنین کتاب خنگولک و شنگولک و دو قصه‌ی دیگر نیز نوشته‌ی ایشان است، نقّاشی‌های زیبای این کتاب‌ها، کار خانم یلدا طایفه است و نشر توکا آن را به چاپ رسانده است.





عکس: گلرخ راوش